



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثَّيِّرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الْتُشْوَرُ (۹) مَنْ  
كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ  
شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰)﴾

مکی بودن سوره «فاطر» و اصول دین عناصر محوری آن

سوره مبارکه «فاطر» همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید چون در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی، اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد و خطوط کلی اخلاق و حقوق مطرح است جریان توحید کاملاً ملحوظ است، جریان معاد کاملاً ملحوظ است و وحی و نبوت هم ملحوظ. در این آیه نه ضمن اشاره به مسئله توحید از معاد خبر می دهد.

امکان اثبات توحید و معاد با نظم در آفرینش و احیای مردگان

می فرماید ما یک نظم متقن علمی داریم که قهراً ناظمی این نظم متقن را به عهده گرفته که «هو الله» و این کار گذشته از اینکه یک کار تجربی حسّی است یک کار صناعی نیست از سنخ صنعت نیست که چند تکه آهن یا غیر آهن کنار هم جمع بشود و موجودی به نام ربّات و مانند آن پدید بیاید این طور نیست از مُرده، حیات تولید می شود اگر کسی خوب بررسی کند به مسئله معاد پی می برد.

## حیات، نقطه تمایز نظم در آفرینش با نظم در کار رُبات

الآن این ربات‌هایی که می‌سازند حیات در آنها نیست به هیچ نحو ادراک و شعور در اینها نیست کارهای منظم انجام می‌دهند اما هر کاری که به اینها بدهند انجام می‌دهند یعنی اگر این ربات‌ها را به این سبک تنظیم بکنند که دو دوتا پنج‌تا، جمع تقیضین جایز است، جمع ضدّین جایز است، جمع مثلین جایز است آنها هم به همین روال حرکت می‌کنند از آنها سؤال بکنی دو دوتا چندتا می‌گویند پنج‌تا؛ چون جماد است این‌طور نیست که اگر چند تکه آهن را جمع کردند و راه‌اندازی کردند این ادراک داشته باشد ولی انسان این‌طور نیست حیوان این‌طور نیست.

## حیات، هماهنگ کننده ادراک و تحریک و ناشناخته بودن آن

ذات اقدس الهی به اینها حیات می‌دهد حیات هنوز شناخته‌شده نیست حیات، حقیقتی است که هماهنگ‌کننده ادراک و تحریک است یعنی موجودی که خوب درک می‌کند، خوب کار می‌کند، ادراکش سایه‌افکن بر تحریک اوست، تحریک او زیر پوشش ادراک اوست این موجود را می‌گویند زنده.

## آیه مورد بحث جامع اثبات توحید و معاد

در این آیه که ضمن اشاره به مسئله توحید، از معاد خبر می‌دهد. برخی از آیات فقط درباره توحید است کاری به مسئله معاد ندارد نظیر آیه ۴۸ سوره مبارکه «روم» در آیه ۴۸ سوره «روم» آنجا هم سخن از ارسال ریح است سخن از پراکنده کردن ابر است سخن از باران دادن است اما سخن از احیای میّت نیست آیه ۴۸ سوره «روم» این است ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ کیفیت پیدایش باد، کیفیت پیدایش ابر، کیفیت بارداری ابر، کیفیت قبض و بسط ابر، کیفیت بارش ابر اینها را در این آیه و سایر آیات ذکر می‌کند، می‌فرماید بالأخره ابرها را باد جابه‌جا می‌کند رسالت باد این است که این ابرها را جابه‌جا کند اما چه کسی این بادها را جابه‌جا می‌کند آن،

اراده الهی است رسالت تکوینی خدا را این باده‌ها به عهده دارند می‌فرماید اینها رسولِ تکوینی ما هستند ما این باده‌ها را فرستادیم ﴿أَرْسَلْنَا الرِّیَّاحَ﴾<sup>۱</sup> دیگر باده‌ها را به وسیله علل و عوامل دیگر جابه‌جا نمی‌کنند باد با اراده الهی پیدا می‌شود و ابرها را جابه‌جا می‌کند اول به صورت يك نسیم است بعد بیشتر می‌شود گاهی به صورت عذاب در می‌آید نظیر سونامی و مانند آن ظهور می‌کند. فرمود: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَّاحَ﴾ این باده‌ها را می‌فرستد اینها تکویناً رسالت الهی را به عهده دارند آن باده‌ها بعد از پیدایش و پرورش ابر که آن را آیات دیگر به عهده دارند این ابرها را پراکنده می‌کند ابرهایی که به منزله پدر است مشخص است ابرهایی که به منزله مادر است مشخص است بعد از تلقیح این ابرها و بارداری این ابرها، بعضی از ابرها حامل باری‌اند به نام باران و بارش، خب حالا این ابرهای فراوانی که باردار شدند به نام بارش چطوری وضع حمل بکنند اگر اینها همان آب‌های فراوانی را که در بطنشان دارند شلنگی ببارند خب زمان و زمین همه را ویران می‌کنند فرمود ما کارهای تنظیم‌شده‌ای داریم ما این ابرها را بعد از اینکه نکاح کردند و تلقیح شدند و باردار شدند برای اینها رَحِم درست می‌کنیم که از رَحِم اینها قطره قطره باران بیارد نه شلنگی بیارد ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ﴾ یعنی این قطرات ﴿يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ نه از دهنه ابر، نه از شکم ابر، از لابه‌لای این ابر که غربالی شدند قطرات می‌ریزد و گرنه همین‌طور اگر آب بریزد که مرتب سیل است نه مزرعی می‌ماند نه مرتعی. فرمود این کارها را ما کردیم این نظم دقیق عالمانه، ناظمی می‌طلبد دیگر سخن از احیای موتا در آیه ۴۸ سوره «روم» مطرح نیست. ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ﴾ این قطرات را، تگرگ‌ها را و مانند آن را ﴿يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ که این آیه در سوره مبارکه «روم» قبلاً مبسوطاً بحث شد از لابه‌لای ابر، قطرات می‌ریزد نه از دهنه ابر، نه از شکم ابر و گرنه همه جا ویران خواهد شد. در آنجا سخن از معاد مطرح نیست اما در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «فاطر» که سوره مکی است و

مسئله معاد را می‌خواهد مطرح بفرماید، می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ﴾ اینها رسالت الهی را به عهده دارند. این ریا، اثاره می‌کند، شکوفا می‌کند ابرها را، التفات از اسم ظاهر به ضمیر، التفات از غایب به خطاب اینجا واقع شده است ﴿فَسُقْنَاهُ﴾ آن ابر را به طرف سرزمینی که مُرده است سرزمینی که گیاه ندارد، علف ندارد این سرزمین فقط خاک دارد این مُرده است ما به وسیله این ابرها که حامل باران‌اند مطابق آیه ۴۸ سوره «روم» که اینها را بعد از بارداری به اینها رَحِم دادیم، مَنفَذ خاص دادیم، از مَنفَذ خاص، قطرات ریزش می‌کند ﴿فَأُحْيَيْنَا﴾ به وسیله آن بارانی که آن باران مستفاد از سَحَاب است، ارض را؛ ما زمین را زنده می‌کنیم. مستحضرید وقتی بهار شد دو کار انجام می‌شود: یکی اینکه خوابیده‌ها بیدار می‌شوند، یکی اینکه مُرده‌ها زنده می‌شوند. این درخت‌ها زمستان خواب‌اند بر فرض برخی از اینها بیدار باشند فعالیت تغذیه و اینها را چندان ندارند این درخت‌ها غالباً زمستان خواب‌اند بهار که شد بیدار می‌شوند وقتی بیدار شدند احساس گرسنگی و تشنگی می‌کنند آب و غذا می‌خواهند وقتی که شروع کردند به آب و غذا، نیاز به باران دارند که باران بیاید اینها تغذیه بکنند وقتی شروع کردند به تغذیه، این خاک‌هایی که اطراف این درخت است نان و آب اینهاست این خاک را این ریشه جذب می‌کند به صورت خوشه و شاخه و میوه می‌شود خب خوشه زنده است، شاخه زنده است، میوه زنده است اینها حیات گیاهی دارند خاک، مُرده است این خاکِ مُرده را این درخت در بهار زنده می‌کند خودش هم بیداری يك مطلب است این احیای مُوتا مطلب دیگر است واقعاً در بهار، مُرده زنده می‌شود این خاکِ مُرده است این کود مُرده است یعنی حیات گیاهی ندارند حالا ممکن است ذرات ریز میکروبی در خاک باشند ولی حیات گیاهی به آن صورت ندارند که خوشه بشود، شاخه بشود، میوه بشود، تنه بشود، ریشه بشود. فرمود ما به وسیله این باران، مُرده را زنده می‌کنیم معاد هم همین‌طور است.

## دیدن بهار و احیای مردگان دال بر اثبات توحید و معاد

فرمود شما شك نداشته باشید که خدا مرده را زنده می‌کند چه اینکه هر سال خدا در بهار مرده را زنده می‌کند این است که در روایات ما آمده که «إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّيعَ فَأَكْثَرُوا ذِكْرَ النُّشُورِ»<sup>۲</sup> وقتی بهار را دیدید به فکر معاد باشید ﴿فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ این زمین، مرده بود ما زمین مرده را زنده کردیم ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾ این آب به حسب ظاهر مرده است، این نان مرده است، این گوشت مرده است اینها به وسیله انسان که جذب می‌کند می‌شود اندیشه، این علم و اندیشه و اینها این طور نیست که خلق الساعه باشد این غذایی که انسان خورده بخشی از اینها مربوط به بدن او می‌شود، بخشی از اینها در دستگاه وهم و خیال قرار می‌گیرد، بعضی از اینها در بخش‌های شهوت و غضب قرار می‌گیرد، بعضی از اینها در بخش‌های تعقلات قرار می‌گیرد اینکه می‌گویند غذای حرام بعید است بازده خوبی داشته باشد اندیشه طیب و طاهر بدهد سرش همین است بالأخره همین غذاهاست که سیر صعودی دارد بالا می‌رود این غذا اگر طیب و طاهر نباشد که تقوا و طهارت و عدل به بار نمی‌آورد. پس این غذاهاست که در محدوده انسان به حیات انسانی می‌رسد در محدوده حیوان به حیات حیوانی می‌رسد در محدوده گیاهان به حیات نباتی می‌رسد.

## دائمی بودن احیای مردگان در وجود انسان دال بر معاد

خدا مُرده را هر روز دارد زنده می‌کند این چنین نیست که این خاك، عقل ما، درایت ما اینها همیشه زنده بودند و یکسان بودند این دستگاه‌ها، این سلول‌ها اینها مرتب فرسوده می‌شود و جانشین دارد آن مجاری ادراك همین طور است درست است کار، کار نفس است ولی به وسیله ابزار انجام می‌دهد فرمود: ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾ این برای مسئله نظم است که در سوره «روم» آمده که توحید را ثابت می‌کند و این مربوط به مسئله معاد است که در سوره مبارکه «فاطر» که محل بحث است آیه ۲۹ مسئله معاد را ثابت می‌کند چون در مکه مسئله معاد هم جزء اصول اصلی بود.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

## اخبار قرآن از عزت طلبی مشرکان از بت‌ها

مطلب دیگر این است که مشرکین گاهی نان و آب می‌خواستند، گاهی عزّت و جلال و شکوه می‌خواستند. نان و آب را خدا فرمود رازق دیگری است از اینها کاری ساخته نیست نفع و ضرر را که شما به دنبال جذب نفع و دفع ضرر هستید از بت‌ها ساخته نیست عزّت و ذلّت را که شما به دنبال یکی هستید از دیگری فرار می‌کنید از بت‌ها ساخته نیست. در سوره مبارکه «مریم» گذشت که اینها بت‌ها را می‌پرستیدند برای اینکه عزّت و شکوه پیدا کنند؛ آیه ۸۱ سوره مبارکه «مریم» این است ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ اینها آن اشرافشان غیر از آن بت‌های عمومی، بت‌های مرصّع خصوصی داشتند که آنها را در خانه‌هایشان داشتند در جنگ‌ها می‌رفتند کنار بت‌ها از آن بت‌ها یاری می‌خواستند و اگر عزّت می‌خواستند به سراغ بت‌ها و عبادت بت‌ها می‌رفتند فرمود: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ این آله برای اینها عِزًّا.

## انحصار عزّت ذاتی برای خدا و عرضی برای انبیا و مؤمنین

در حالی که در آیه محلّ بحث سوره «فاطر» می‌فرماید عزّت منحصرّاً نزد خداست عزّت بالاصاله و بالذات، اگر در مواردی خدای سبحان فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> در این گونه از آیات که فرمود عزّت برای خداست عزّت نزد خداست و لا غیر، ناظر به آن است که اگر عزّت برای انبیا و اولیا مطرح شد آنها عزّت بالعرض است درست است که عزّت برای خدا و پیامبر و مؤمنین است که در بعضی از آیات آمده ولی بر اساس توحید، هر کمالی که قرآن کریم به غیر خدا اسناد داد در آیه دیگر آن کمال را منحصرّاً برای خدا می‌داند تا معلوم بشود که غیر خدا اگر به کمالی دست یافت به عنایت الهی است و لا غیر، پس هر کمالی بالاصاله و بالذات و بالحقیقه برای خداست، بالتّبع و بالعرض یا بالمجاز برای غیر خداست فرمود از بت‌ها کاری ساخته نیست خود آنها يك چوب

۳. سوره منافقون، آیه ۸.

خشک هستند عزیز نیستند چه رسد به اینکه مایه عزّت شما باشند ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ این تقدیم خبر بر مبتدا هم مفید حصر است فرمود: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ﴾ آن ﴿جَمِيعًا﴾ هم تأکید می‌کند عزّت، مطلقاً برای خداست و برای غیر خدا نیست.

### حُسن فعلی و فاعلی دو راهکار قرآنی در عزت‌مندی فرد و جامعه

حالا سؤال: آیا برای غیر خدا بالعرض است و المجاز و بالتّبع هست یا نه؟ بله هست، سؤال: راهش چیست؟ فرمود راهش این است ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ بعضی از چیزهاست که بالذّات برای خداست و بالعرض و بالمجاز ندارد مثل وجوب ذاتی، اطلاق ذاتی، وحدت ذاتی، اینها دیگر این‌چنین نیست که بالذّات برای خدا باشد بالعرض برای دیگری، وجوب ذاتی با بالعرض سازگار نیست اینها مخصوص ذات اقدس الهی است اما کمالات فعلی خدا بالاصاله و بالذّات برای خداست بالعرض و بالتّبع برای غیر خودش اما اگر بالعرض و بالتّبع برای غیرش بود راه دارد راهش همین است ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ يك حُسن فاعلی، يك حُسن فعلی؛ آدم خوب، کار خوب اگر کسی مؤمن بود آدم خوبی است عمل صالح کرد کار خوبی کرد این دو رکن باعث عزّت‌مداری فرد یا ملت است ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ همان اعتقادات ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾.

### کارساز نبودن ایمان تنها در سعادت‌مندی انسان

حالا اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح انجام نداد این مثل پرنده‌ای است که زمین‌گیر است قدرت پرواز ندارد آن‌که این پرنده را پرواز می‌دهد عمل صالح است ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ﴾ «یرفع» این «کلم طیب» را بعضی از قرائت‌ها خودِ عمل را هم منصوب قرائت کردند یعنی صاحب کلام طیب، عمل صالح را رَفَع می‌دهد به هر تقدیر عمل صالح اگر ضمیمه اعتقاد طیب و طاهر نشود این يك پرنده زمین‌گیر است قدرت پرواز ندارد پس ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ﴾ کَلِم

طیب، اعتقاد طیب یعنی ایمان (يك) و این ایمان اگر بخواهد صعود کند از سکوئی عمل صالح پرواز می‌کند (دو)

﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾

### ایمان و عمل صالح دو معیار ورود به بهشت

لذا در هیچ جای قرآن چه در مسئله کمالات، چه در مسئله بهشت، به ایمان تنها اکتفا نکرده اگر هم در جایی سخن از ایمان بود و عمل صالح نبود چون محفوف به قرینه است حتماً، عمل صالح معیار است ولی - معاذ الله - برای ورود به جهنم و عذاب، این دو چیز لازم نیست يك چیز کافی است گناه باعث ورود در جهنم است خواه گناهکار مسلمان باشد خواه غیر مسلمان، تفاوت در مدت مکث است و گرنه اصلِ تعذیب مربوط به گناه است.

### تبیین چگونگی صعود انسان بوسیله ایمان

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ صعود دارد مستحضرید عقیده که صعود دارد این نظیر بخار و دود نیست که بالا برود اگر عقیده بالا می‌رود معتقد بالا می‌رود یعنی جان این شخص بالا می‌رود اینکه می‌گویند شخص، قربۀ الی الله عمل کرده خودش جزء مقربین می‌شود نه اینکه عملش قُرب پیدا کند، نیتش بالا برود و خود موصوف بالا نرود، اگر نیت و عقیده، صاعد است آن ناوی، آن معتقد هم حتماً صاعد است این چنین نیست که وصف صعود بکند و موصوف صعود نکند این نظیر دود و بخار که نیست پس خود انسان صعود می‌کند.

### قوی‌تر بودن آیه سوره حج در صعود و تعبیر از آن به «نیل»

در سوره مبارکه «حج» گذشت که آیه سوره «حج» اَمْتَن و اقوای از آیه سوره «فاطر» است آنجا سخن از نیل است نه سخن از صعود، اینجا سخن از صعود است که ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ ولی در سوره مبارکه «حج» آنها که مقداری قربانی می‌کردند بخشی از گوشت را به سینه دیوار کعبه می‌خ‌کوب می‌کردند یا خون قربانی را به دیوار

کعبه می‌مالیدند آیه نازل شد که ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾<sup>۴</sup> خون و گوشت قربانی که به الله نمی‌رسد تقوای شما به الله می‌رسد مستحضرید که نیل، بالاتر از صعود است صعود یعنی به طرف خدا بالا می‌رود اما نیل یعنی می‌رسد.

### رسیدن به «وجه الله» اوج صعود انسان

همه این حرف‌ها هم مربوط به فصل سوم است یعنی وجه الله نه ذات الهی یا اکتناه صفات ذات که منطقه ممنوعه است اینها به وجه الله، به فیض الله، به ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۵</sup> می‌رسند بعضی‌ها نزدیک می‌شوند بعضی‌ها واصل می‌شوند، بعضی‌ها صاعدند بعضی‌ها نازل‌اند ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ برای بخشی، ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ برای بخش دیگر که آن بالاتر از این مسئله صعود است.

### مقدار صعود انسان نشانه عزّت‌مندی او

اگر آن بالایی حاصل شد عزّت برتر حاصل می‌شود اگر صعود حاصل شد عزّت کمتر حاصل می‌شود و هر چه صعود کمتر باشد عزّت هم کمتر خواهد بود بالأخره عزّت بالاصاله برای خداست (يك) بالتبع برای غیر خداست (دو) راهش هم کلم طیب است و عمل صالح (سه) هر چه این صعود و رفع بیشتر باشد عزّت هم بیشتر است (چهار) پس اگر در جایی فرمود: ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ با اینکه فرمود: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً﴾ جمعی این است که بالذات برای خداست، بالتبع برای غیر خدا، غالب اوصاف کمالی همین‌طور است قُوّه همین‌طور است ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾<sup>۶</sup> داریم، ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾<sup>۷</sup> داریم، ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾<sup>۸</sup> داریم و

۴. سوره حج، آیه ۳۷.

۵. سوره نور، آیه ۳۵.

۶. سوره مریم، آیه ۱۲.

۷. سوره انفال، آیه ۶۰.

۸. سوره بقره، آیات ۶۳ و ۹۳؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۱.

در سوره «بقره» هم گذشت که ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾<sup>۹</sup> یعنی بالذات و بالاصاله قدرت برای ذات اقدس الهی است، بالتبع و بالعرض برای انبیا، اولیا، مؤمنین و مانند آن است.

پرسش: آیه فقط می‌گوید اعتقادات بالا می‌رود.

پاسخ: اعتقادات، پروازکننده است و عمل، سکوی پرواز است اگر سکو نداشته باشد قدرت پرواز ندارد نه اینکه عمل، اعتقادات را رهبری می‌کند از جلو بالا می‌برد، [بلکه] از دنبال بالا می‌برد این عمل صالح خب کمتر از اعتقاد است لذا سکوی پرواز آن است اگر سکوی پرواز نداشته باشد قدرت پرواز ندارد.

تبیین رابطه متقابل ارزشمندی اعتقاد به عمل و به عکس

پرسش: اعتقاد است که عمل را ارزشمند می‌کند یا عمل است که اعتقاد را ارزشمند می‌کند؟

پاسخ: دوتایی، البته اعتقاد باشد و عمل نباشد انسان مخلّد در نار نیست و اگر اعتقاد کامل باشد یقیناً عمل صالح را به همراه دارد اعتقاد به منزله پرنده است که پرواز می‌کند، عمل صالح به منزله سکوی پرواز است عمل در حدّ اعتقاد نیست؛ لذا در همه موارد ﴿آمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ اگر در بخشی از موارد ولو کم، ایمان ذکر می‌شود و عمل صالح ذکر نشود چون آنجا محفوف به قرینه است منظور این است که ایمان با عمل صالح باشد اگر کسی مسلمان باشد و اهل عمل صالح باشد پرنده‌ای است که سکوی پرواز دارد و رشد می‌کند و اگر اعتقاد داشته باشد و - معاذ الله - اهل عمل صالح نباشد معذب در نار است البته مخلّد نیست.

کاذب بودن عزّت‌مندی گنه‌کاران و قیامت ظرف ظهور آن

پرسش: عزّت ظالمین و مستکبرین چه می‌شود؟

پاسخ: اینکه عزّت نیست ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾<sup>۱</sup> این عزّت دروغین است اینهایی که اگر به آنها موعظه بکنند، نهی از منکر بکنند، امر به معروف بکنند ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ﴾ این ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ است اینها عزیز بی جهت اند اگر کسی عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است یعنی عزّت او دروغین است ذلّت او راست است روز قیامت که ظرف ظهور حق و صدق است آنچه حق است ظهور می کند آنچه باطل است رخت برمی بندد لذا درباره اینها عذاب هون دارند،<sup>۲</sup> عذاب مُهین دارند<sup>۳</sup> این هون و مهین برای همان رسوایی است یعنی ذلّت است حالا غیر از آن عذاب جسمی که ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾<sup>۴</sup> که مربوط به جسم است عذاب رسوایی و خواری هم چیز دیگر است برای اینکه قیامت، ظرف ظهور حق است اینکه ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ عزیز بی جهت بود عزّت او باطل است در قیامت، باطل رخت برمی بندد و حق ظهور می کند این کسی که عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است دیگر معنا ندارد که هم عزّتش بی جهت باشد هم ذلّتش بی جهت باشد اگر عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است عزّت او باطل است ذلّت او حق؛ قیامت هم ظرف ظهور حق است ذلّت اینها ظهور می کند.

### ریختن آبروی دیگران برای کسب عزّت سبب رسوایی در آخرت

درباره همه که خدا فرمود عذاب هون و مهین و اینها دارند برای يك عده است این طور نیست که همه رسوایی داشته باشند بعضی ها گناه می کنند و عذاب هم می بینند اما بالأخره کسی از آنها خبر ندارد آبروی آنها نمی رود اما کسی که آبروی دیگران را ریخته خزّی دنیا و خزّی آخرت هم دارد لذا فرمود در روز قیامت عذاب هون، رسوایی، عذاب مُهین برای همین گروه است «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

۲. سوره انعام، آیه ۹۳؛ سوره فصلت، آیه ۱۷؛ سوره احقاف، آیه ۲۰.

۳. سوره بقره، آیه ۹۰.

۴. سوره نساء، آیه ۵۶.